

از آسمان به ما بنگر و ببین، از عرش مقدس و شکوهمندت. غیرت و قدرت تو کجاست؟ دلسوزی و شفقت تو از ما باز داشته شده است. 16 براستی که تو پدر مایی، اگر چه ابراهیم ما را نشناسد و اسرائیل ما را بجا نیاورد! تو ای یهوه، 'پدر' مایی؛ 'ولی' ما، است، نام تو از ازل. 17 ای خداوند، چرا از راههای خود گمراهان کردی، و چرا دلهایمان را سخت ساختی تا از تو نترسیم؟ به خاطر خادمانت بازگشت نما، به خاطر قبیله‌هایی که میراث تو هستند. 18 قوم مقدس تو کوتاه‌زمانی قدس تو را در تصرف داشتند، اما اکنون دشمنان ما آن را لگدمال کرده‌اند. 19 ما همچون مردمانی گشته‌ایم که تو هرگز بر ایشان فرمان نراندای و به نام تو نامیده نشده‌اند. کاش که آسمانها را شکافته، نازل می‌شدی، تا کوهها از



حضورت به لرزه درمی‌آمد. 2 همچون آتشی که خُرده‌چوبها را مشتعل می‌سازد، و آب را به جوش می‌آورد. تا نام خود را به دشمنانت بشناسانی، و تا قوما از حضورت به لرزه درآیند! 3 آنگاه که اعمالی هولناک انجام دادی که انتظارش را نداشتیم، نازل شدی و کوهها از حضورت به لرزه درآمد.

کسی که نمی‌تواند گریه کند یا بخندد، مرده است. کسی که نمی‌تواند ناله کند یا امید داشته باشد، یکی از غمگین‌ترین مردم جهان است. یک فرد افسرده گفت: «بدترین احساس این است که هیچی احساس نکنم!» چنین احساسی مانند نیروانا است. یعنی کسی در جایی بین زندگی و مرگ شناور است. احساس بین بودن و نبودن است. کسی احساس می‌کند که چیزی وجود دارد، اما به طوری کلی بی اهمیت است! مثل زمانی است که جایی خارش دارد اما نمی‌تواند آن را بخاراند. سوال اینجاست که آیا همه ما انسان‌ها به این شکل تبدیل نشده‌ایم! به دلیل انبوه اطلاعات، خسته شده‌ایم؟ اطلاعات وحشتناکی که در دنیای ما اتفاق می‌افتد ما را دیگر تکان نمی‌دهند. بر عکس آنها ما را بی تفاوت می‌سازند. و بنابراین احساس ما که نمی‌توانیم کاری برای کمک انجام دهیم به این تبدیل می‌شود که نمی‌خواهیم کاری برای کمک به انسان‌های بدبخت انجام دهیم! تمام رنج‌های دنیا واقعاً روی همه ما تحت تأثیر نمی‌گذارد! ما به بدی عادت کرده‌ایم. مهمتر از همه، ما علاقه نداریم به مردم کمک کنیم تا عیسی را بشناسند و به این ترتیب از مرگ ابدی نجات یابند. خدا واقعاً می‌خواهد ما را با سخنان اشعیا بیدار کند. نکته قابل توجه در مورد سخنان اشعیا این است که شرایط دنیا او را واقعاً تحت تأثیر قرار داده بود. در واقعاً دو موضوع او را تحت تأثیر قرار داده بود. از یک طرف رنج مردم را دید از طرف دیگر او به خدا ی مهربان اعتقاد داشت. بین خدا و شرایط انسان احساس اشعیا به وضوح آشکار شد. اشعیا دید که انسانها به خدا ایمان نداشتند. او به خدا فریاد زد: «مقدس‌ترین مکان را زیر پا گذاشته‌اند!» او نمی‌توانست آن را تحمل کند. سوالات این بود: چرا خداوند به مردم اجازه داد با مقدسات این گونه برخورد کنند؟ اشعیا نمی‌توانست هم درک کند چرا خدا اینقدر ساکت مانده بود. خدا ساکت نیست! اصلاً! او فقط بسیار متفاوت از آنچه ما انتظار داریم واکنش نشان می‌دهد. به جای اینکه یک بار برای همیشه با قدرت فراوان و با پیروزی نهایی به مسخره کنندگان مجازات بدهد تا به آنها نشان دهد رئیس کیست، بر الاغ به اورشلیم می‌آید. اتفاقی که بعد از آن افتاد بدترین توهینی بود که تا به حال وجود داشته است. آنها خداوند را به عنوان قاضی جهان مانند جنایتکار بر صلیب آویختند. و خداوند به همه اینها اجازه داد. خداوند بهشت را پاره نکرد تا سربازان بهشتی را بر زمین بفرستد، بلکه قلب خود را درید و قلب خود را تسلیم کرد. کسی که همه اینها را می‌بیند نمی‌تواند هیچی احساس کند. بر عکس هر کسی که این همه محبت خدا را می‌بیند می‌خواهد محبت خدا را به واقعیتی که در دنیا است پیوند دهد. کسی که به خدا ایمان دارد نمی‌تواند رنج‌های فراوان زمانه ما را تحمل کند و به همین دلیل فریاد می‌زند --- "خدایا، به پایین نگاه کن!" "خدایا، آسمانها را پاره کن!" بگذار عشقت بر ما ببارد! به ما نشان ده که اینجا هستی! به ما نشان بده که عشق تو همچنان برای ماست!

و سپس او واقعاً انتظار یک مداخله آسمانی را دارد. او انتظار دارد که خداوند بتواند و بخواهد مسیر دنیا را کاملاً تغییر دهد. در این کلمات سوال مهمی را می‌شنوم که به ما انسان‌های مدرن خطاب می‌شود. در همین زمان مدرن ما از کودکی چنان بزرگ شده‌ایم که جهان و زندگی ما به فرایندهای طبیعی بستگی داشته باشد. علم طبیعت را خیلی بهتر از اجدادمان درک می‌کنیم. از یک طرف، ما بسیار باهوش‌تر شده‌ایم و دقیقاً می‌دانیم چه چیزی در دنیای ما ممکن است و راه حلی برای هر چیزی داریم. برای مثال اگر در موقعیتی باشیم که نتوانیم اوضاع را تغییر دهیم به متخصصانی روی می‌آوریم که بتوانند زندگی ما را تغییر دهند. مثلاً: اگر بیمار باشم به پزشک یا بیمارستان می‌روم. اگر چیزی در خانه خراب شود، لوله کش یا برقکار باید بیاید. اگر با همسایه مشکل داشته باشم، وکیل باید اختلاف

را حل کند. اگر ناراحت باشم، روانشناس باید بیاید، اگر بیکار یا پیر باشم، دولت باید مشکل را حل کند. ما انسان ها در زندگی اینجا روی زمین کاملاً خوب هستیم. ما دقیقاً می دانیم چه چیزی کار می کند و چه چیزی کار نمی کند. اما دقیقاً به همین دلیل است که ما از اجداد خود مان فقیرتر شده ایم. چون هنر غیرممکن ها را از دست داده ایم. زمانی که واقعاً با یک وضعیت کاملاً ناامیدکننده روبرو شویم کاملاً ناامید می شویم. وقتی کنار تخت یک بیمار لا علاج می ایستیم و دکترها واقعا نمی دانند چه کار باید بکنند، ناتوان می شویم. حتی اکنون زبان خود را از دست می دهیم زیرا نمی دانیم همه گیری کرونا چگونه ادامه خواهد داشت. و زبان الهی بهشت را فراموش کرده ایم. یادمان رفته خدا را صدا کنیم. التماس و فریاد زدن به خدا را فراموش کرده ایم. ما دیگر حساب نمی کنیم که خدا می خواهد آسمان را پاره کند و می خواهد کمک کند. ما همچنین انتظار نداریم که خدا بتواند یا بخواهد شرایط وخیم زندگی ما را تغییر دهد. ما دیگر انتظار نداریم که معتادان به مواد مخدر درمان شوند. جای تعجب نیست که برخی می گویند: «من را از سلطه خدا رها کن. فقط اجازه بده با زندگی خودم بدون خدا بهتر رفتار کنم.» از زندگی چه انتظاری داریم؟ و چه انتظاری از خدا داریم؟ چه آرزوهایی داریم؟ چه چیزی برای ما آنقدر مهم است که قلب ما را لمس کند و ما را بی صبر کند؟ آیا چیزی در زندگی ما وجود دارد که ما را ترغیب کند فریاد بزنیم: "ای نجات دهنده، آسمان ها را پاره کن؟" اگر همین چیزی انتظار نداریم احتمالاً هنوز آمدن عیسی را درک نکرده ایم.

شاید باید از مکانی شروع کنیم که خدا غیرقابل دسترس است. دروازه ی رسیدن به خدا با یک قفل و پیچ مهر و موم شده است. مانند آن زمان در داستان آدم و حوا. فرشته ای پیش در بهشت ایستاده و از ورود دیگران جلوگیری می کرد. وقتی صدا می زنیم: «خدایا آسمان را پاره کن»، نجات می خواهیم. ما خواهش می کنیم که قفل و پیچ برداشته شود و بتوانیم خدا را دوباره ببینیم. در عیسی می بینیم که در بهشت دریده شده است. ما در بهشت نیستیم اما بهشت به سراغ ما آمده است. خدا با ما زندگی می کند. همچنین خداوند همه نیازها را یکباره برطرف نمی کند. اما عیسی در این نیاز با ما شریک است. و به ما طعم چیزهایی را می چشاند که در آینده قرار است بیاید. حتی الان روی زمین. بنابراین، همانطور که عیسی به ما آموخت، می توانیم در اینجا روی زمین برای آمدن بهشت دعا کنیم: ملکوت تو بیاید... یا نام تو مقدس باد نه تنها در آسمان، بلکه در اینجا نیز بر روی زمین ... یا اراده تو انجام شود. ما اینگونه دعا می کنیم چون اعتقاد داریم که قفل بین آسمان و زمین از بین رفته است و ما آزاد هستیم به بهشت برویم. ما می توانیم بلافاصله در حضور خدا قدم بگذاریم. می توانیم از دیوارهای باریک افکارمان رها شویم و فضای وسیع خدای ابدی را ببینیم. خداوند این فضا را به روی ما باز می کند و پشت ماست تا آسمان را ببینیم.

جایی که مسیر ما اکنون می رود به این بهشت است! اشعیا دید زیبایی از این بهشت داشت. او آسمان را در آینده مانند آب جاری می بیند که به پایین می ریزد. و این باور به بهشت تا کنون ادامه دارد: در سراسر آلمان در این زمان می توان نماد هایی نورانی از تولد عیسی را دید که در پنجره های خانه ها هستند. طاق گرد نشانه بهشت است، آخور با خانواده مقدس به تولد عیسی اشاره می کند و شمع ها صحنه را روشن می کنند. طاق گرد می خواهد آنچه را که اشعیا قبلاً می دانست به ما نشان دهد. خدا اینجا با ماست. خداوند بهشت را می گشاید و حضورش را به حضور ما جاری می کند. این خدا به ما ختم نمی شود. نه، داستان او با ما تازه شروع شده است.

فصل ظهور خدا پر برکتی داشته باشید! آمین